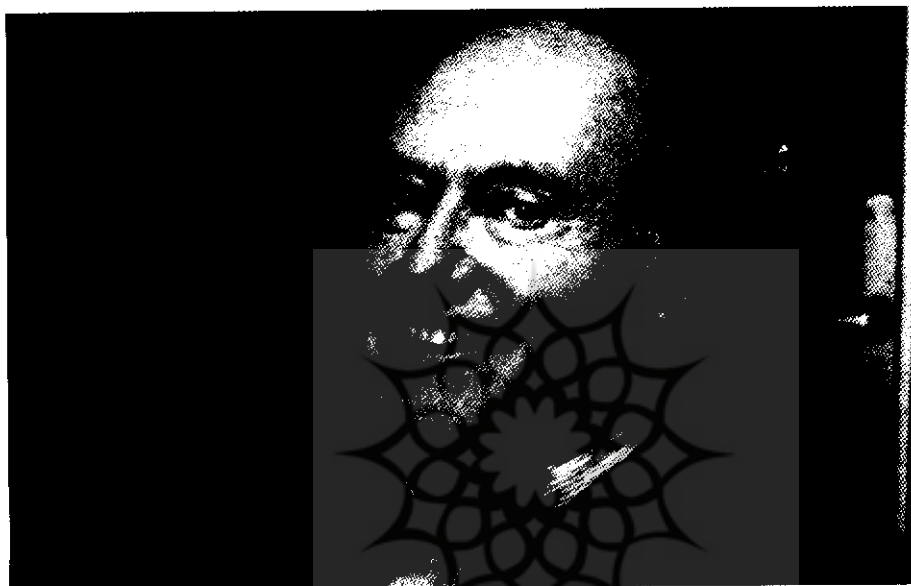


گفتگوی اختصاصی

«فصلنامه هنر» با «استوارت کری ولش» استاد دانشگاه هاروارد



هنر اسلامی، آبروی همه هنرها

پرتال جامع علوم انسانی

□ اشاره:

بناپه درخواست «دکتر استوارت کری ولش» -
استاد دانشگاه هاروارد و پژوهشگر هنر اسلامی - جهت
بازدید از ایران، و اجابت این تقاضا از سوی دفتر
نماینده دائم جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل
متحد، ایشان در نخستین روزهای فروردین ۷۳، دیداری

از ایران داشتند. همچنانکه در متن گفتگو نیز آمده، «کری و لش» جهت غنای بیشتر نمایشگاهی که از آثار هنری کشورهای اسلامی در موزه «مترو پولیتن» نیویورک به سال ۱۹۹۷ برگزار خواهد شد، از نمایشگاهها و موزهها - خصوصاً موزه آستان قدس رضوی - دیدن کرد.

«فصلنامه هنر» در روزهای آغازین سال ۷۳، گفتگویی اختصاصی با ایشان ترتیب داد که خلاصه آن تقدیم خوانندگان می‌گردد.



○ قبل از شروع سؤالاتمان درباره هنر و هنر اسلامی، درباره خودتان و سوابقتان برای ما بگویید؟

● به انگلیسی پاسخ دهم یا فرانسه؟ من در دانشگاه هاروارد تدریس می‌کنم و سرپرست کتابخانه هستم و سالها در این دانشگاه کار کرده‌ام. ۹ سال نیز سرپرست بخش هنر اسلامی در موزه متروپولیتن بوده‌ام و موزه متروپولیتن از من خواسته است نمایشگاهی از تزئینات اسلامی طرح و بر پا کنم. باید گفت تزئینات جهان اسلامی، بخصوص تزئینات گیاهی، از آن نوعی که در هنر ایرانی نمونه‌هایش را بسیار می‌توان دید، یکی از فرمهای بنیادی هنرهای جهان اسلامی و بسیار شگفت‌انگیز است. این نوع «موتیف» که احتمالاً تاکنون موضوع یک نمایشگاه نبوده است، فوق‌العاده زیبا است و گستره‌های استثنایی از اسلوب و شکل در خود دارد. من بسیار امیدوار و در واقع مطمئن هستم که در این نمایشگاه هنر ایران به نحوی بسیار عالی نشان داده خواهد شد، زیرا ایران سهمی بس عظیم در عرصه هنرهای اسلامی داشته است. علاقه من به هنر اسلامی البته سبب شد که با ایران بیشتر آشنا شوم. انسان از طریق هنر به مردم یک کشور و به سایر جنبه‌های

فرهنگ آن علاقه‌مند می‌شود. علاقه، صرفاً نگرستن به معماری و خوشنویسی و پارچه‌ها و قالیها و نقاشیهای زیبا نیست. گوش نیز می‌شنود و یکی از لذتهای من در این سفر گوش دادن به نوارهای موسیقی قشنگ بود، مثل موسیقی نی که من بسیار از آن لذت برده‌ام، و موسیقی آوازی. مثلاً خواننده‌ای هست به نام شهرام ناظری که موسیقیش را فوق‌العاده گیرا و جذاب یافتیم، موسیقی کاملاً عالی. شاید من یک «فرنگی» استثنایی باشم، از این لحاظ که از کودکی بسیار به اسلام و به هنر و فرهنگ اسلام علاقه‌مند بودم، و شاید در قیاس با بیشتر غریبها چشمه‌ایم را بیشتر به این چیزها گشوده‌ام. من نقاشی و خوشنویسی و موسیقیدان بزرگ ایران را همان قدر مهم می‌دانم که هنرمندان بزرگ غرب را. مثلاً من بخش بزرگی از زندگیم را وقف پژوهش در زمینه هنر دوره صفویه کرده‌ام، و این فرصت را یافته‌ام که کتاب بسیار بزرگی درباره شاهنامه‌ای که برای شاه طهماسب نوشته شده و نسخه مخصوص خود او بود بنویسم. این شاهنامه یک نسخه خطی است که شاه طهماسب آن را کمی پیش از مرگش در ۱۵۷۶ به سلطان ترک داد. این نسخه خطی سالها در کتابخانه سلطنتی پارلمان انگلیسی بود و بعد به مالکیت خانواده رو تچیلد در آمد، و یکی از دوستان من در نیویورک آن را به دست آورد. دلم می‌خواست آن را به دانشگاه هاروارد هدیه کند، اما چنین نشد. با پروفیسور مارتین دیکسون درباره این نسخه خطی که بیش از ۲۵۰ مینیاتور از نقاشان بزرگ دربار شاه طهماسب در آن هست، کتابی مفصل و بزرگ نوشتم. بسیاری از کارهای یکی از بزرگترین نقاشان جهان، یعنی سلطان محمد، نیز در این نسخه خطی هست. بنابراین من بیشتر زندگیم را برای درک کار این نقاشان گذشته‌های دور صرف کرده‌ام که البته در بسیاری از نقاشیهایشان هنوز کار نکرده‌ام و فقط توانسته‌ام در این پروژه روی ۱۵ نقاش مختلف کار کنم.

○ سوالات ما دو بخش است: یکی مربوط به می‌شود به هنر اسلامی و دیگری مربوط می‌شود به هنر معاصر ایران. در زمینه هنر اسلامی، ارزشهای ماندگار را در هنر اسلامی چه می‌دانید؟

● سئوالی است مهم و دشوار، اما هنگامی که هنر اسلامی تعریف می‌شود، فکر می‌کنم باید هنری را که براساسی اسلامی است و ماهیتی مذهبی دارد از هنری که هنر جهان اسلام است و لزوماً ماهیتی مذهبی ندارد جدا کرد. مثلاً در مورد هنر غربی، اگر همه آثار را هنر مسیحی توصیف کنیم خیلی چیزها نادیده می‌ماند که در موردشان بحث است. در غرب نقاشیهای بسیاری هستند که ماهیت مذهبی دارند، اما بسیاری نقاشیهای دیگر است که غیر مذهبی‌اند. می‌شود گفت که در هنر جهان اسلام آثاری هست که به طور اخص به اسلام مربوط نمی‌شوند. مسلماً هنری که بیش از همه اسلامی (اسلام به عنوان مذهب) است هنر خوشنویسی است، آن هم در تمام فرمهایش؛ از جمله خوشنویسیهایی که در مسجدها و مدرسه‌ها و ساختمانهای دیگر به کار می‌رود و خوشنویسیهایی که اغلب در آثار هنری مفرغی کاشیها که بخشی از آن ساختمانها بودند به چشم می‌خورد. در عین حال، آثاری هست که تا حدی مابین غیرمذهبی و مذهبی است، مثلاً بسیاری از قابهای تزیینی یا منسوجات، یا اشیاء دیگر که به سلاح و زره مربوطند و اشیائی که در آنها فقط به فرم پرداخته شده است و مثلاً از عاج یا بلور یا پشم هستند، و یا هر نوعی اثر فلزی که روی آنها یادآوریهایی به شکل نوشته هست که اغلب از قرآن یا حدیث یا متون مذهبی دیگر گرفته شده‌اند، اما دقیقاً مانند نوشته‌های قرآنی مسجدها یا مدرسه‌ها یا نسخه‌هایی از قرآن که از زیباترین آفرینشهای جهان اسلامی‌اند، اسلامی نیستند. در همین سفر ما سعادت سفر به مشهد و دیدن کتابخانه حرم و مجموعه

شگفت‌آور قرآنیهای آن را یافتیم و با لذتی فوق‌العاده این آثار بزرگ را دیدیم. زمانی یکی از دوستان من گفت که احتمالاً هرگز هیچ خطی با شکوهتر از خط کوفی برای نوشتن کلمه خدا به دست انسان آفریده نشده است، و من با این نظر موافقم. در طول سفرمان وقتی مسجدها و مدرسه‌ها و همچنین کتابخانه‌ها را می‌دیدیم، نمونه‌های بسیار از معماری و حجم و نیز نوشته‌های خط کوفی درجه یک و همچنین خط نستعلیق و شکسته و فرمهای دیگر خط را دیدیم. پاسخ به سئوالی که پرسیدید بسیار دشوار است، مگر اینکه بی‌پایان سخن بگویم. شاید توضیح داده باشم، شاید به حد کافی پاسخ داده باشم. اگر باز هم در این مورد پرسشی کنید با کمال خوشحالی تلاش می‌کنم پاسخ بدهم. یکی از چیزهایی که با آن سر و کار نداشته‌ام هنر اسلامی در ایران این زمان است. بحث در این زمینه احتمالاً دشوارتر است به ویژه به این دلیل که من امکان مشاهده کافی را نداشته‌ام، مثلاً یک روز به مسوزۀ هنرهای معاصر رفتم و متأسفانه نمایشگاهی که در آنجا برپا بود تازه تمام شده بود و چیزی وجود نداشت که تماشا کنیم. تا حدودی با یک نقاش ایرانی به نام محمود فرشچیان آشنا شدم که نیمی از اوقات خود را اینجا و نیمی از آن را در خارج به سر می‌برد. او از من خواست مقدمه‌ای برای کتاب عظیم و باشکوهی که به گمانم در آلمان چاپ شده است بنویسم، کتابی بسیار بزرگ و حجیم در مورد هنر. این موضوع مرا به شوق آورد که نقش هنرمند را در این زمان در ایران مورد بحث قرار دهم. آثار بسیاری همه جا می‌بینم که می‌توان آنها را هنر عامه پسند دانست، در واقع در کارهای هنری یا دستی که در مکانهای عمومی دیده می‌شود می‌توان نیروی حیاتی کافی یافت، یا نگاره‌های خوشنویسی بسیاری به چشم می‌خورند که بسیار پرتحرک و برآستی کاملاً زیبا و جالب‌اند. از کارهایی که می‌توان نقاشی آبستره یا مجسمه آبستره

پنداشت و به هر حال فرمهای برگرفته از خوشنویسی را در هم می‌آمیزند نیز چیزهایی دیده‌ام. آثاری نیز از آنچه می‌توان هنر (فیگوراتیو) پنداشت دیده‌ام، کارهایی که شاید اسلامی ناب نباشند مع هذا در تاریخ هنر ایران کمابیش حضور داشته‌اند. و آفرینش این نوع کارها ادامه می‌یابد زیرا هنر آقای فرشچیان پر از فیگور است و می‌شود گفت تمام یا بیشتر سوزده‌های او اسلامی است و باز هم اکثر سوزده‌های او فقط ارتباطی در حد تماس با مذهب اسلام دارند. باید بگوی که آقای فرشچیان هنرمندی است با قریحه سرشار و استاد کاری است برجسته با درکی عالی از رنگ و طرح، و در سنتهای ریشه دارد که باتوجه به نقاشی صفوی مورد نظر من بوده‌اند. من در نقاشیهای او می‌توانم پیوندهایی با نقاشیهای سلطان محمد ببینم.

○ آقای ولش در صحبت‌هایشان اشاره کردند به هنر مقدس. ویژگیهای این هنر چیست؟ آیا برای مقدس بودن یک هنر کافی است که فقط متن دینی داشته باشیم یا عناصر و ویژگیهای دیگری لازم است؟

● تحلیل و صحبت درباره این موضوع بسیار دشوار است، و فکر می‌کنم این موضوعی است مربوط به هنر تمام جهان و نه لزوماً یا به طور خاص مربوط به هنر اسلام. این را از تجربه‌ام در هنر غرب می‌دانم. علاقه من به هنر در حقیقت جهانی است زیرا من هنر اسکیمو، هنر آفریقایی و هنر غربی و هنر باستان از هر نوع را دوست دارم و البته علاقه‌ای ژرف نیز به هنر جهان اسلامی دارم. اما سالها پیش در ارتباط با هنر مسیحی دریافتم که تصویرهایی از عیسی روی صلیب یا با مریم مقدس یا به شکلهای دیگر هست که روح مذهبی بسیار اندکی دارند، و برعکس منظره‌هایی هستند که عمیقاً سرشار از حس مذهبی‌اند. مطمئن نیستم که این موضوع

در هنر جهان اسلام هم صدق می‌کند یا نه. اما شاید بتوان گفت قرآن‌هایی هست که از لحاظ خط مورد استفاده در آنها با روح نهفته در آنها مذهبی‌ترند تا قرآن‌های دیگر؛ همان‌گونه که صحنه‌هایی از تصلیب عیسی در هنر غربی هست که سرشار از روحی الهی است و تصلیب‌هایی نیز هست که چنین نیست. اما شاید این موضوع تا حدودی شخصی باشد و شاید قرآنی که احساسات مرا برمی‌انگیزد احساسات شما را کمتر برانگیزد، یا قرآنی که احساسات شما را عمیقاً متأثر می‌کند مرا چندان تحت تأثیر قرار ندهد. پس این موضوع تا حدی شخصی می‌شود. علاقه من به هنر (و از این لحاظ من با اکثر افرادی که در زمینه تاریخ هنر در غرب کار می‌کنند متفاوت هستم) عمدتاً به هنری است که روحانی باشد و من کیفیت روحانی و معنوی هنر را مهمترین کیفیت می‌دانم. هنگام تدریس به دانشجویان سعی می‌کنم این نکته را برای آنها بیان کنم، هر چند که با شیوه تفکر معمول در غرب ناهمگام است. من بسیار مجذوب هنر جهان اسلام شده‌ام، که شاید دلیل آن علاقه من به مفاهیم مذهبی هنر باشد.

○ آقای ولش در جلسه‌ای به مصور سازی یا ایلوسترسیون اشاره کردند. ایشان به شاهنامه هم علاقه‌مندند. شاهنامه در هنر ایرانی و اسلامی از دو جنبه اهمیت دارد: یکی از جنبه ادبی و یکی هم از جنبه هنری. از جنبه ادبی به هر حال شاهنامه یک اثر حماسی است مثل ایللیاد و ادیسه. خواهش می‌کنم شما درباره جنبه هنری بفرمایید که نقاشی ایرانی و اسلامی تا چه حد به ادبیات وابسته است؟ آیا ادبیات را تصویر می‌کند، مثل شاهنامه؟

● هنگامی که من و دوستم پروفیسور دیکسون روی شاهنامه نسخه شکوهمند شاه طهماسب کار می‌کردیم،

بیشتر و بیشتر دیدیم که نقاشها با چه دقتی در جزئیات تصویرها از متن پیروی کرده‌اند. نقاشها تقریباً در هر مورد هر چه را در متن خوانده بودند در تصویرها می‌گنجاندند. از سوی دیگر، این موضوع جنبه دیگری نیز دارد و من سلطان محمد، این هنرمند تمام عیار را نام برده‌ام که در نقاشیهایش به نظر من اغلب از متنی که مصور می‌کرده فراتر می‌رفته است. او نه فقط متن را مصور می‌کند بلکه فراسوی آن در وادیهای که می‌توان خیالی و عمیقاً روحانی پنداشت اوج می‌گیرد. اما این کار را با چنان هوشمندی و با چنان استادی و مهارتی انجام می‌دهد که تصویرهایش اغلب می‌توانند به گونه‌ای خارق‌العاده مضحک شوند، اما مضحک نیستند، چنان پیچیده هستند که می‌توانند شما را به خنده اندازند و در عین حال شما را به شیوه روحانی منقلب کنند. این شاید اندکی شبیه به متنهایی باشد که در ادبیات صوفی یا در ادبیات ذن بودایی ژاپنی (که به نظر من شباهتهای زیادی با اندیشه صوفی دارد) می‌خوانیم. فکر می‌کنم سلطان محمد در حقیقت سرشار از روح الهی است. وقتی او تصویرهایی چون دربار کیومرث را می‌کشید، که شاید خارق‌العاده‌ترین نقاشی او است، فقط در صدد نشان دادن دربار نخستین فرمانروای ایرانی (بنا به شاهنامه) نبود، بلکه اثری می‌آفرید که سند پر محتوای روح انسان بود.

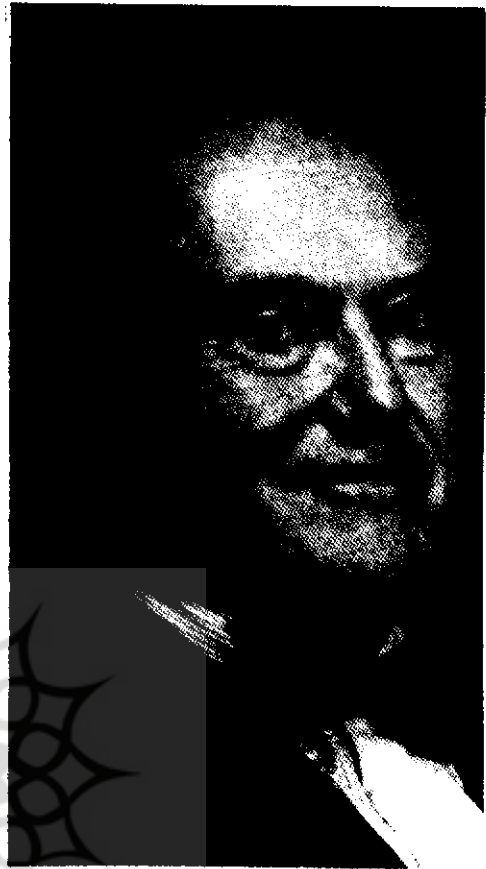
○ شما حتماً پروفیسور چلکوفسکی را می‌شناسید که در تعزیه کار کرده است. ایشان در سال ۵۷ به ایران آمدند و کتابی نوشتند به نام «تعزیه، هنر بومی ایران». می‌خواستم نظر استاد را درباره تأثیر هنر چینی در هنر ایران و بخصوص تعزیه بپرسم، چون به هر حال یک موضوع تفکر و بررسی در هنر شرق است. اصلاً هنر شرق است، یعنی ایران و چین و ژاپن و مصر. اخیراً چلکوفسکی ادعا کرده که هنر چینی در تعزیه ایران تأثیر

داشته است.

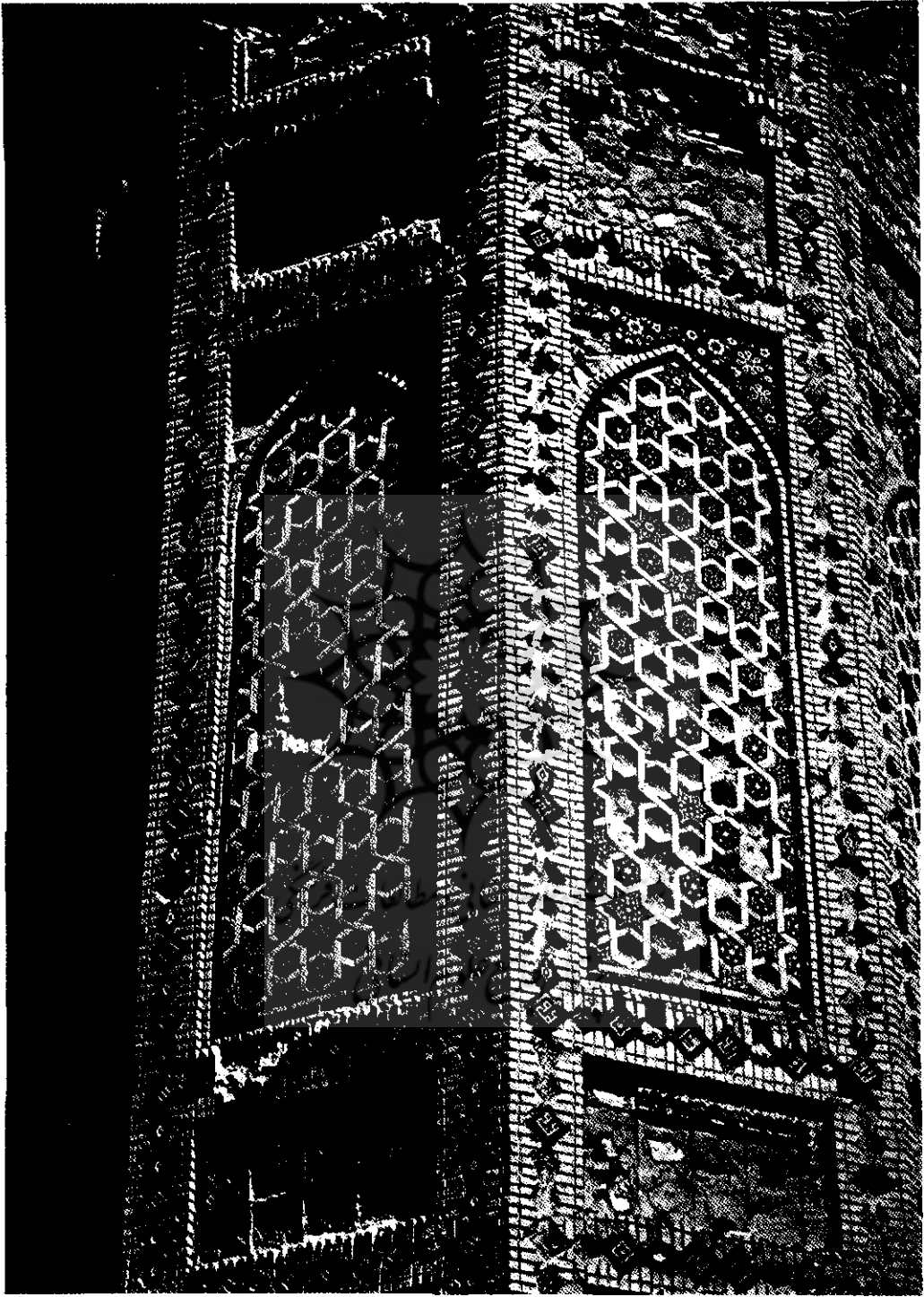
● فکر می‌کنم سوال شما در مورد پیتر چلکوفسکی نیویورک است (که او را کمی می‌شناسم، اما نه خوب) و بررسیهای او از ستایش هنر چینی در ایران. فکر می‌کنم این کاملاً امکان پذیر است. تا مقاله او را نخوانم نمی‌دانم دقیقاً چه گفته است. اما با بازگشت به حداقل قرن چهاردهم درمی‌یابیم که در ایران علاقه و در واقع ستایش زیادی در مورد هنر چین وجود داشته است. در مشهد از دیدن و نقاشی چینی روی دیوار هتل به خنده افتادم و به همراه گفتم که این نمونه‌ای جدید از این نوع علاقه است. آنچه من در مورد اثر یا نشانه هنر چینی در هنر ایرانی دریافته‌ام این است که هنرمند و استادکار ایرانی موتیف‌هایی از هنر چینی گرفته‌اند و آنها را کاملاً تغییر شکل داده‌اند، آنها را برای استفاده خودشان به کار گرفته‌اند. و برداشت بسیار اصیل و خارق‌العاده و اغلب زیبایی خود را کرده‌اند. به نظر من آثار هنری اصیل چینی و آثاری که با آن موتیف‌ها، طرح‌ها و غیره به دست هنرمندان ایرانی خلق شده‌اند از لحاظ روح و جوهر کاملاً متفاوت‌اند. باز هم هنرمندان دوره صوفیه را ذکر می‌کنم زیرا کارشان را خیلی خوب می‌شناسم، آنها و هنرمندان تبریز در قرن ۱۴ و ۱۵ به این منابع چینی بسیار نزدیک بودند. در حقیقت، دقیقاً تا سال ۱۴۰۸ داد و ستد عظیمی بین چین و ایران در جریان بود و نقاشیهای چینی، پارچه‌های چینی، آثار مفرغی چینی و همه نوع کالاهای چینی به تبریز وارد می‌شد و از تبریز به سرتاسر ایران و در حقیقت به جهان ایران می‌رفت. و از آنجا در فرهنگهای اسلامی هند و اینجا و آنجا پخش می‌شد. تا اینکه فرمانروای چین در ۱۴۸۰ تصمیم گرفت این کالاهای چینی دیگر به تبریز نروند و بنابراین آن سال تاریخ پایان صادرات هنر چینی به ایران بود (البته بعدها این صادرات از سر گرفته شد، اما آن دوره خاص

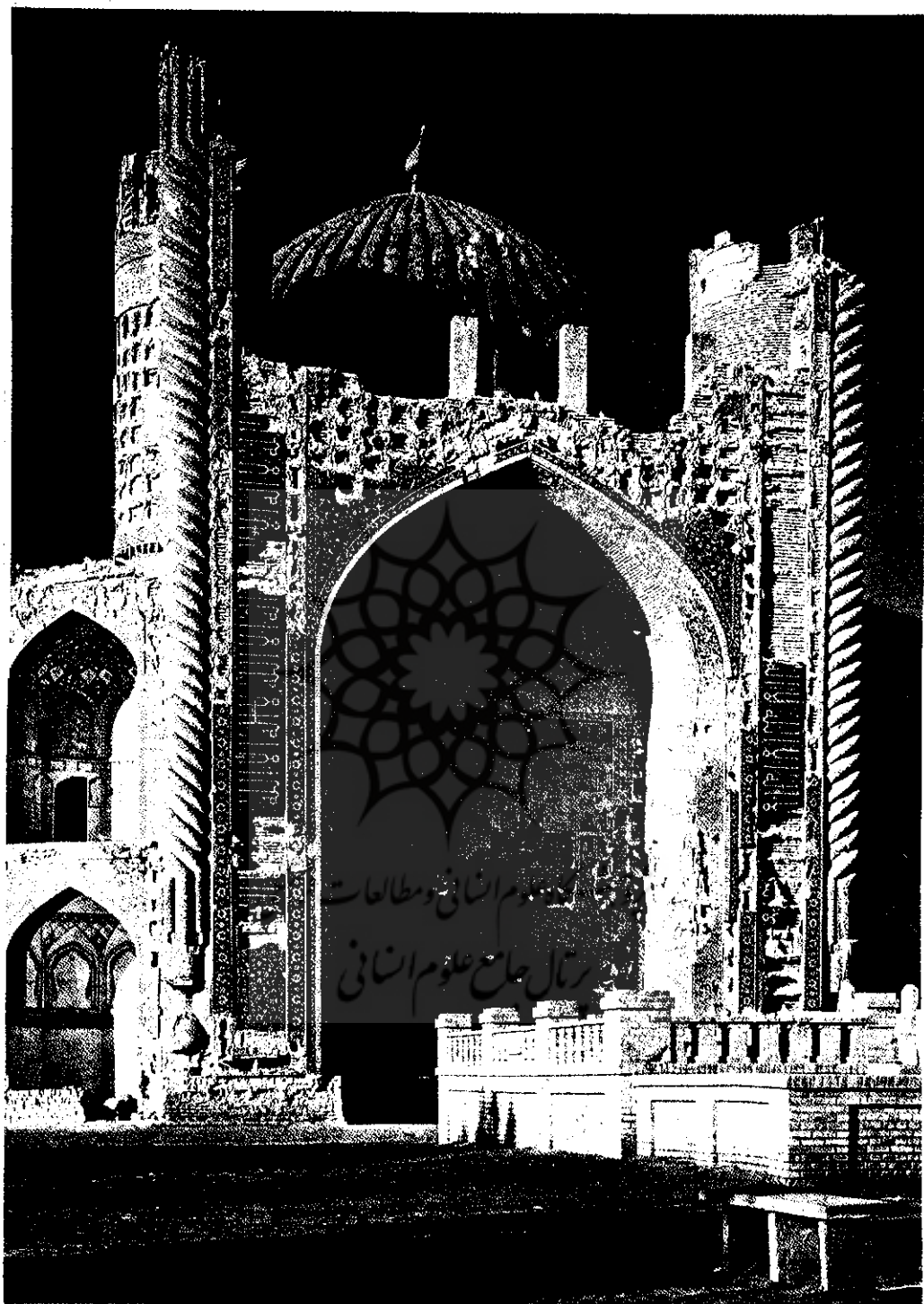
○ یکی از مباحثی که پس از انقلاب اسلامی به صورت جستار و تحقیق مطرح بوده است، مسئله هنر اسلامی و نقاشی آبستره است. همان طور که پروفیسور ولش اشاره کرده‌اند، هنر اسلامی و نقاشی آبستره است. همان طور که پروفیسور ولش اشاره کرده‌اند، هنر اسلامی در واقع یک هنر غیر فیگوراتیو است. یعنی رکن اصلی هنر آبستره. به اعتقاد ایشان، هنر اسلامی به طور اعم و هنر ایرانی به طور اخص، هنر آبستره به مفهوم مدرن آن است یا هنر کلاسیک و فیگوراتیو؟

● همان طور که چند دقیقه پیش گفتیم نتوانستیم موزه هنرهای معاصر تهران را ببینیم. می‌خواستیم این موزه را ببینیم. به آنجا رفتیم اما نمایشگاهی نبود و بنابراین نتوانستیم چیزی ببینیم. به این ترتیب، تجربه من از نقاشی و مجسمه معاصر در ایران آن قدر نیست که باید باشد، پس خودم را در مقام اظهار نظر در این باره نمی‌دانم اما در شهرهایی که سفر کردم یادمانهای بسیار دیدم که سرنخی است از آنچه در هنرهای مربوط به یادمانهای هر جمهوری می‌گذرد. چندین نقاشی هم اینجا و آنجا دیده‌ام، و البته بسیاری از کارهای آقای فرشچیان را. با توجه به محدودیت تجربه من تعمیم این مبحث بسیار دشوار است. دوست دارم این کار را انجام دهم، دوست دارم بیشتر ببینم، دوست دارم بتوانم به این سوال پاسخ دهم. شاید سال آینده اگر دوباره ملاقات کردیم، به آن بیندیشم و همچنین بیشتر ببینم. فکر می‌کنم با محدودیت تجربه من، دادن پاسخی مناسب و معقول و اندیشمندانه به این سوال تقریباً ناممکن است. یک بار در اینجا در مورد ویژگی روحانی هنر ایرانی، که از لحاظ پژوهشی که من در هنر ایرانی انجام داده‌ام اهمیتی شایان دارد، صحبت کردم. من بیش از هر چیز تحت تأثیر آن دسته از آثار هنری قرار می‌گیرم که با روح مذهبی، روح الهی، لبریز شده باشند. و من این ویژگی را



که در ۱۴۸۰ پایان یافت دوره‌ای بسیار تعیین کننده بود، این موتیف‌ها زنده مانده مثلاً وقتی به نقاشیهای ایران، به قالیهای ایران و سایر آثار هنری ایران نگاه می‌کنیم، تأثیرهای شدیدی از ترکیب ابرها می‌بینم، این نوعی ابرهای چینی برای هنرمندان ایرانی بسیار خوشایند است و در آثارشان آن را به کار می‌برند. اما می‌گویم که مهمترین نکته این است که هنرمند ایرانی این موتیف‌ها را گرفت و در نهایت آنها را تغییر شکل داد، هیچ شبیه سازی کورکورانه‌ای از هنر چینی انجام نمی‌شود، فقط نوعی گشت و گذار اقتباس است که البته با احترام توأم است. سیری است در آن، اما هرگز نسخه‌برداری در کار نیست، همیشه تغییر شکل داده شده است.





کتابخانه و مطالعات
مجلس شورای اسلامی
تهران

اغلب نه فقط در قرآن‌ها و در مسجدها و مدرسه ما و در نوشته‌های برگرفته از قرآن و به شکل خطاطی و نگاره پیدا کرده‌ام، بلکه در نقاشیهای هنرمندی که نامش را زیاد بر زبان می‌آورم یعنی سلطان محمد (که به نظر من یکی از بزرگترین هنرمندان جهان است و باید مانند لئونارد و داوینچی و میکل آنژو هنرمندان پر آوازه عربی بخوبی در جهان شناخته شود) نیز آن را یافته‌ام. بسیاری از برانگیزاننده‌ترین آثار هنری ایران در حقیقت آستره‌اند و مسلماً در خوشنویسی می‌توان فرم آستره‌والایی یافت: در خط کوفی و ثلث تا نستعلیق و شکسته. در تمام این آثار هنری خوشنویسی می‌توان مجموعه‌هایی از فرمهای آستره فوق‌العاده نیرومند و زنده و خارق‌العاده دید. اینها یقیناً جزو برانگیزاننده‌ترین آثار هنری ایران هستند و شاید هم برانگیزاننده‌ترین آثار باشند. و البته اینها پیوندی نزدیک با معماری دارند که باز هم از لحاظ فرم در اصل آستره است، زیرا می‌توان ساختمانها را مجسمه‌هایی پنداشت که ما در آنها زندگی می‌کنیم، و روح در آنها دمیده می‌شود. تصور می‌کنم پاسخ به این پرسش اندکی برایم دشوار باشد، به ویژه اینکه به اندازه کافی آثار هنری معاصر شما را ندیده‌ام. مشخص کردن اینکه چه اثری مدرن است و چه اثری معاصر، کاری است بسیار دشوار. برداشت من این است که همین حالا نقاشان و خوشنویسان بسیاری در ایران مشغول کارند. مثلاً در مشهد که بودیم مدیر کتابخانه در دفترش با سرفرازی بسیار یک نقش مکرر بسیار بزرگ و بی‌نظیر به ما نشان داد که در حقیقت خوشنویسی و تذهیب بود و باید قاعدتاً همین تازگیها خلق شده باشد. ما همچنین آثار کاشیکاری و منسوجاتی را دیدیم که بکلی فاقد فیگور بودند و این ویژگی ریشه‌ای عمیق در سنتهای ناب اسلامی داخل ایران دارد، سنتهایی که ارتباطی نزدیک با نوشته‌های مذهبی دارند و شاید هنر اصلی ایران اسلامی‌اند.

○ مجدداً برگردیم به هنر مقدس و هنر اسلامی مقام و موضع هنر مقدس در حال حاضر در دنیا چیست؟ از طرفی مقام و موضع هنر اسلامی چیست؟ آیا این هنرها الان بیشتر تأثیر گذارند یا تأثیر پذیر؟

● فکر می‌کنم هنرمندانی هستند که مذهبی و روحانی‌اند و افراد یا کسان دیگری در جامعه هستند که گرایش مذهبی یا گرایش روحانی دارند، و دیگری که کمتر چنین‌اند. و فکر می‌کنم هنگامی که هنرمندی الهام مذهبی می‌گیرد این الهام در آثار هنری او پدیدار می‌شود، صرف نظر از اینکه آثار هنری اش خوشنویسی باشند یا چیزی دیگر. همان گونه که قبلاً گفتم، دست کم در هنر غربی، گاهی یک صحنه تصلیب عیسی لزوماً مذهبی نیست و گاه یک منظره طبیعی جوهری بسیار مذهبی دارد. درست نمی‌دانم این موضوع تا چه حد در مورد هنر ایران صدق می‌کند. این را بر عهده شما می‌گذارم. اما مسلماً همان طور که مکرر گفتم، از جمله برانگیزاننده‌ترین آثار هنری که در ایران دیده می‌شود خوشنویسی و کتیبه‌های معماری‌اند که به معنایی فرم آستره دارند و شاید مدلهایی عالی برای الهام و کار هنرمندان معاصر باشند. فکر می‌کنم یک فرهنگ می‌تواند از ارزشهای مذهبی الهامبخش حمایت کند. این موضوع از طریق آموزش و پرورش و از طریق تجربه تحقق می‌یابد و یقیناً بسیار مهم و شایسته تحسین است. نمی‌توانید تصور کنید که آثار هنری از هوا به وجود می‌آیند. آثار هنری را می‌توان کمی شبیه گلهایی پنداشت که از گیاهی می‌رویند که در خاک ریشه دارد. می‌شود خاک را فرهنگی دانست که گل و گیاه به بار می‌آورد. و اگر آن خاک از نوعی باشد که از طریق آموزش و پرورش و به معنای وسیع کلمه از طریق مذهب بودن و الهامبخش بودن مشتوق باشد، حتماً شکره‌ها که همان آثار هنری‌اند در آن فضای مذهبی

الهامبخش می‌شکفند. هنر مذهبی مطمئناً شکل‌های بسیار گوناگون دارد. اینجا، در ایران، وقتی دقت می‌کنم می‌بینم شاید آن آثار هنری که بیشتر تحسین مرا برمی‌انگیزند یا آثار خطاطی‌اند یا به شدت متأثر از آن هستند. اما انواع بسیار گوناگونی از آثار هنری در اینجا خلق می‌شود: در سطح عامه پسند، هم از نوعی که روی دیوار شهرها و روستاها دیده می‌شود و هم در روز نامه‌ها یا نشریات دیگر. به علاوه، سنتی از آثار هنرمندانی که تحت تأثیر یک هنرمند معاصر بین‌المللی بوده‌اند به ویژه در تهران شکل می‌گیرد. این تأثیر یا از هنرمند امروز است یا از هنرمندی در گذشته نزدیک، برای مثال پیکاسو که مدتها از مرگ او می‌گذرد و در سن بسیار بالا مرده است. آیا پیکاسو برآستی یک نقاش معاصر است؟ مسلماً دیگر نمی‌توان او را آوانگارد دانست. اما، از چند نقاشی معاصر که در ایران دیده‌ام احساس می‌کنم از این سبک بین‌المللی جدید که هنرمندان فرانسوی چون مانیس، پیکاسو (که در حقیقت اسپانیایی است ولی بیشتر در فرانسه زندگی کرده است) و بسیاری دیگر، حتی جکسون پالاک نقاش آمریکایی (که در سالهای ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ و بعد تا اوایل دهه ۶۰ در تصویرهای فوق‌العاده جسورانه و نوآورش حضور دارد) در آن سهم بسیار داشته‌اند. در ایران تأثیری نیرومندی بر جای مانده است. پالاک آثاری آفرید که از لحاظ فرم فوق‌العاده آبتزءانند و احتمالاً در برخی هنرمندان (حداقل هنرمندان معاصر) ایران تأثیرهایی گذاشته‌اند.

○ استاد ولش اشاره کردند به نقاشی صفویه. شاخص و دوران اوج و اعتلای هنر اسلامی دوره صفویه بوده و رضا عباسی را در ایران آبروی هنر صفوی می‌خوانیم. خواهش می‌کنم درباره جایگاه رضا عباسی در مینیاتور ایرانی و اسلامی توضیحاتی بفرمایید.

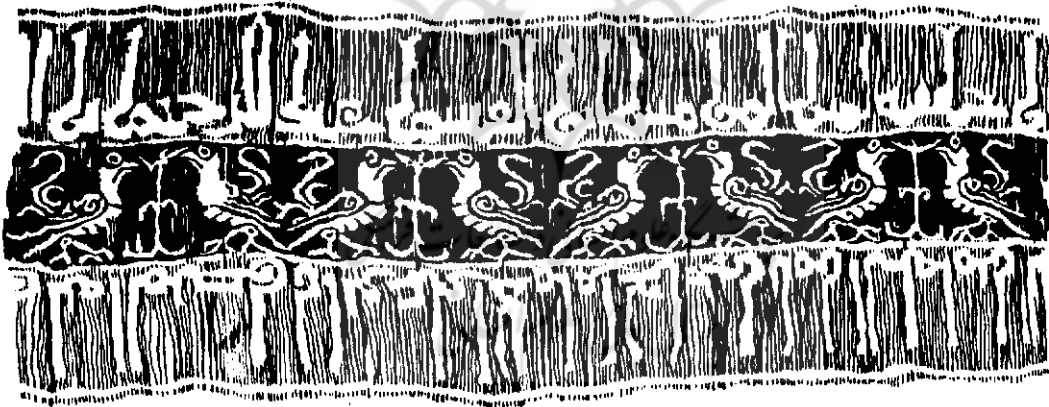
● من رضا عباسی را بسیار می‌ستایم و او را هنرمندی عالی می‌دانم. در آن دوره بسیاری از هنرمندان مسلماً هنرمندانی بزرگ بودند، مثلاً می‌شود از سیاوش نام برد که معاصر رضا عباسی بود، اما هنرمندانی که به نظر من دست کم به همان اندازه ستایش برانگیز و شوق آفرین‌اند سلطان محمد آقا میرک، میر موسوی، میر سید علی، عبدالصمد، شیخ محمد و دوست محمد هستند. اینها همه هنرمندانی‌اند که در اوایل دوره صفویه کار می‌کرده‌اند، و من تصور می‌کنم اگر در ایران امروز از انواع بدیع و باور نکردنی سنتی که به دلایلی تا همین اواخر نادیده گرفته شده است آگاهی بیشتری به وجود آید، بسیار هیجان‌انگیز خواهد بود. در واقع از اینکه پژوهش روی نسخه خطی شاهنامه شاه طهماسب سبب شد که شخصیت‌های هنری و شاید بهتر است بگویم پانزده نقاش عضو آتلیه شاه طهماسب زنده شوند و تنوع بدیع آثار آنها به چشم آید شگفت زده شدم. تا همین تازگیها از این هنرمندان اطلاعاتی در دست نبود. چیزی بیش از چند نام نبودند. اما اکنون ردیابی کار آنها و کسب اندکی اطلاعات در مورد زندگی و شخصیت هنریشان و نشان دادن آثارشان در کتابها و دیدن این تصاویر مجذوب‌کننده در نمایشگاهها امکانپذیر شده است. رضا عباسی نیز فوق‌العاده بود و من نمی‌خواهم نقش او را دست کم بگیرم، اما او اندکی بعد وارد میدان شد و نقاشی بود از برخی لحاظ نوآور و از برخی لحاظ تکرار کننده آنچه استادان پیش از او کشف و بیان کرده بودند. نمی‌خواهم تعیین مقام هنرمندان صفویه را به نوعی مسابقه اسبدوانی تبدیل کنم و بگویم کدام یک برنده است، اما باید یادآور شوم که در مسابقه تعداد اسبها کم بودند و رضا عباسی تنها اسب دونده نبود.

○ شوروی سابق و روسها و به طور کلی جریان چپ خیلی روی ادبیات ایران کار کرده است. می‌دانید که

شاهنامه‌های مختلف چاپ کردند. الان هم نسخه شاهنامه‌ای که در ایران است نسخه شاهنامه چاپ روسیه و چاپ مسکو است. پس از فرو پاشی چپ و این طرز تفکر، الان غرب به طور کلی (غرب فکری اصم از کمونیست و کاپیتالیست) درباره برداشتهای بلوک شرق از ادبیات و هنر اسلامی و هنر ایرانی چه می‌اندیشد؟ یعنی جهان بینی آنها نسبت به این هنر الان چگونه است، بخصوص در آمریکا، و اعتبارش چگونه است؟

● باید بگویم که در آمریکا و در فرانسه، فعالیت‌های بسیار در جریان است و در روسیه نیز فعالیت ادامه دارد. یکی از دوستان بسیار خوب من در واقع سرپرست این مسائل در ارمنستان است و من گهگاه به روسیه می‌روم و دوستان روسی من برای دیدن ما اغلب به هاروارد می‌آیند، هم چنانکه همکاران انگلیسی و همکاران فرانسوی و بسیاری از همکاران آمریکایی‌مان می‌آیند. اگر حرفی برای گفتن باشد این است که به موازات آگاهی

اسیلمی ناامید که بیان دیگری از کاربرد گیاه در هنر اسلامی است. این نگاره‌ای است که اغلب در پس زمینه کتیبه یا خوشنویسیهایی از قرآن دیده می‌شود؛ گل و بوته‌های بی‌نظیری است که با شیوه بیانی خارق‌العاده‌ای در ایران به کار می‌رفت و نمونه‌های بدیع آن در محرابها، منبرها، و البته پارچه‌ها و قالیها دیده می‌شود. هنگامی که در ۱۹۹۷ این نمایشگاه بر پا شود، به گمان من هنر ایران را به مخاطبان بین المللی بهتر خواهد شناساند زیرا هنگامی که نمایشگاهی از این نوع که ما خیال داریم در موزه متروپولیتن نیویورک بر پا سازیم برگزار شود، مردم را از سراسر جهان به سوی خود جلب می‌کند. کاتالوگ نمایشگاه به نحوی شگوهمند مصور خواهد بود و من امیدوارم کتاب بسیار زیبایی از آب درآید و انتشاری گسترده بیابد. نمی‌خواهم به پروژه خود زیاد فخر بفروشم، اما این نمایشگاه در نوع خود بی‌نظیر است و من تصور می‌کنم مردم در سراسر جهان تحت تأثیر سهم هنر ایرانی در هنر اسلام قرار می‌گیرند.



بیشتر مردم از کیفیت‌های بسیار بی‌نظیر هنر ایران، از طریق برپایی نمایشگاهها، علاقه به آن افزایش می‌یابد. برای مثال، من در حال حاضر روی این پروژه نمایشگاه برای موزه متروپولیتن نیویورک کار می‌کنم که موضوع آن آثار تزیینی در جهان اسلام است. می‌شود آن را تزیینات

○ یک دوره کتاب ده جلدی هست به نام "Book of Art" که استاد حتماً دیده‌اند. یک جلد آن درباره مینیاتورهای چین و ژاپن است. اساساً در هنر شرق سه نوع مینیاتور داریم. یکی ایرانی، یکی چینی، و یکی هم ژاپنی. همان طور که گفتم آقای چلکوفسکی

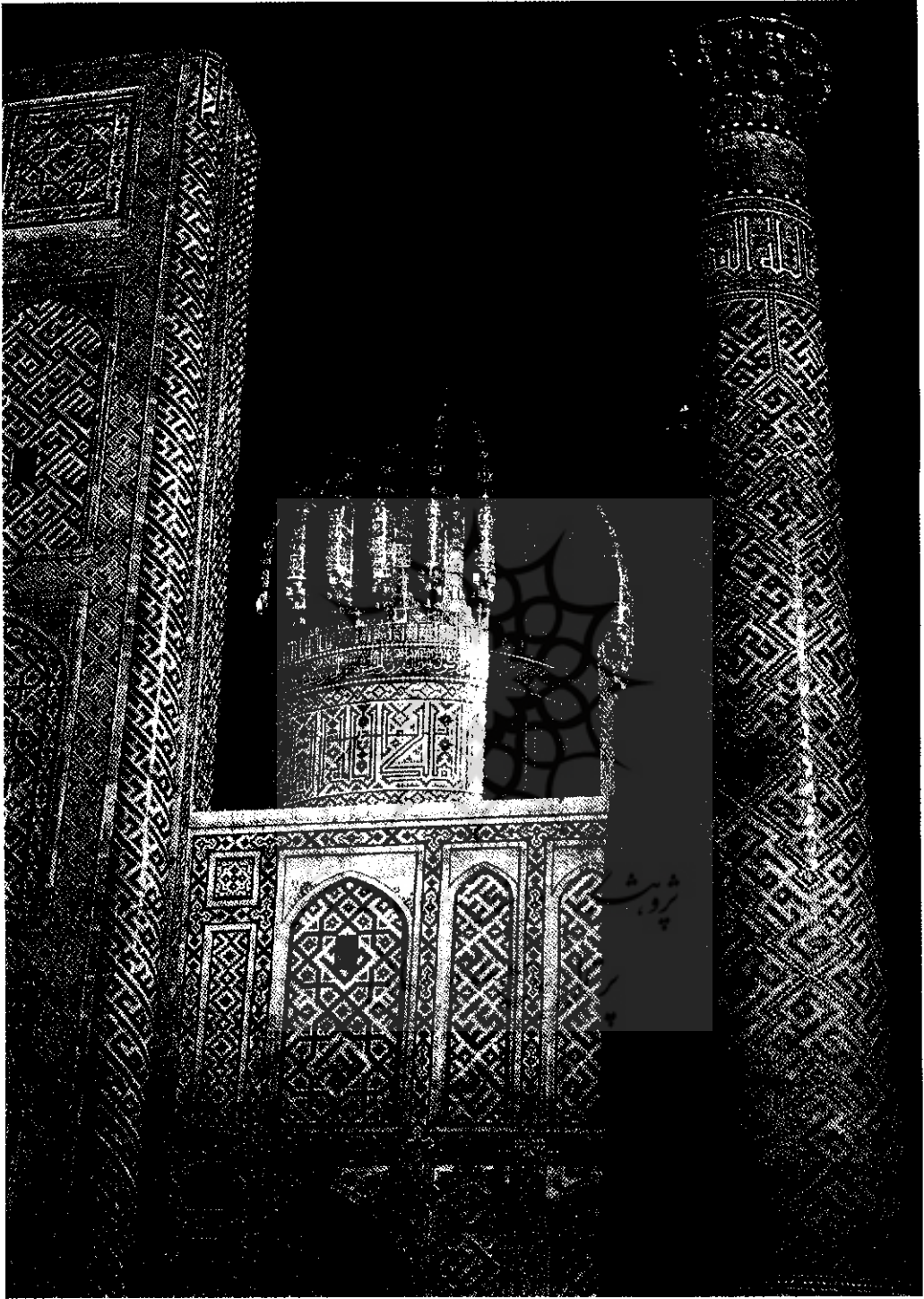
اشاره کرده‌اند که هنر چین، گذشته از تعزیه، در مینیاتور ایران هم تأثیر گذاشته است. در روند تکامل هنر دینی به طور کلی کدامیک از این سه نوع مینیاتور (ایران و چین و ژاپن) مؤثر بوده و چرا؟ چه دلایلی می‌توانید اقامه کنید؟

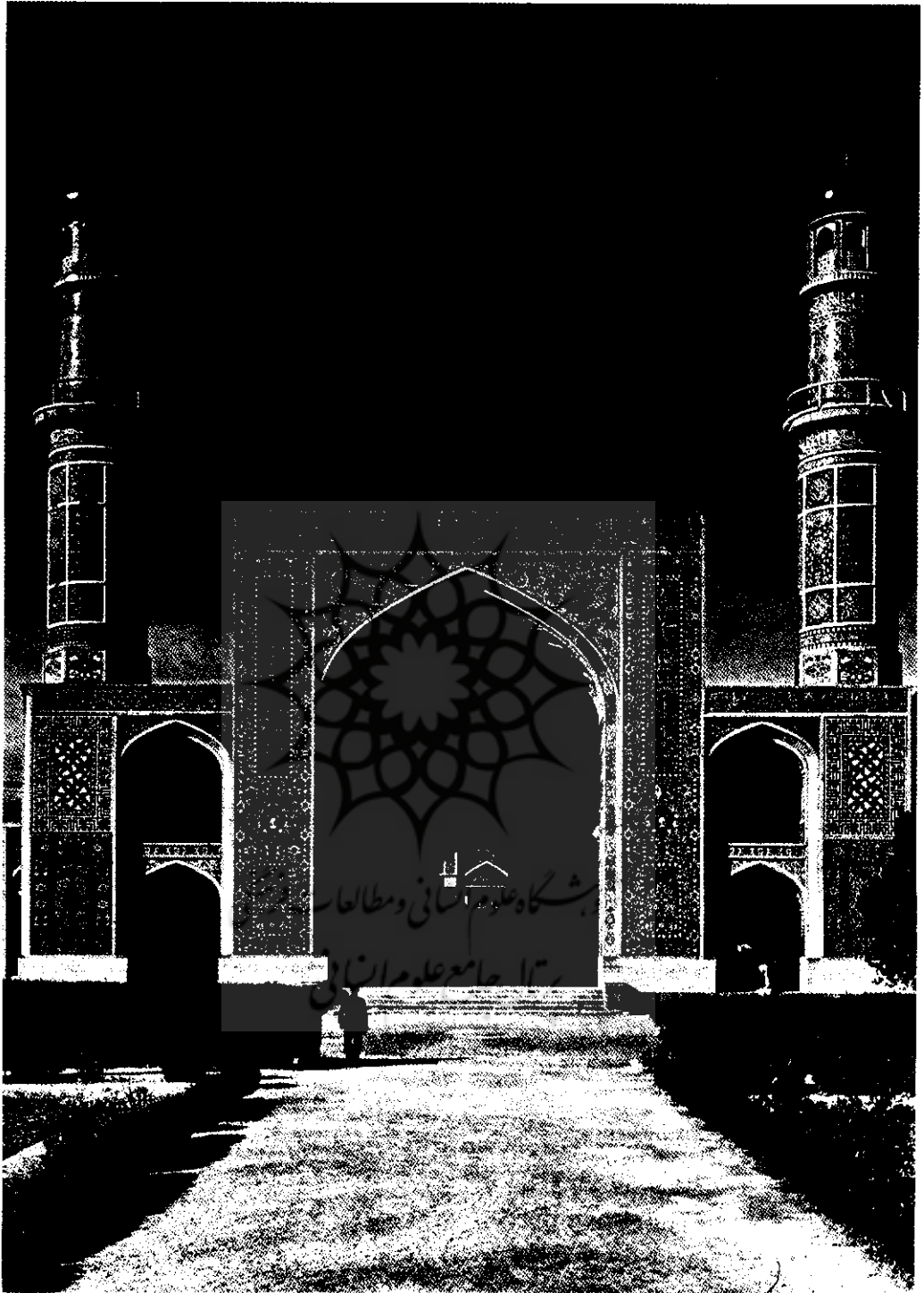
● دست و پنجه نرم کردن با این سوال کمی دشوار است، اما اجازه دهید بگویم که از نقاشیهای مینیاتور ایرانی بسیار بیشتر می‌دانم تا نقاشیهای چینی یا نقاشیهای ژاپنی. به هنر چینی و هنر ژاپنی نیز بسیار علاقه دارم و بارها به ژاپن رفته‌ام و کلکسیونهای موزه‌ها را اغلب نگاه می‌کنم و همچنین کتابهایی را که با هنر ژاپنی و چینی مصور شده‌اند. تقریباً هر روز اینها را نگاه می‌کنم و طبعاً تجربه‌ای عمیق از آنها دارم. من دوره‌ای طولانی نیز به طور فشرده به سهم عظیم ایران در نقاشی پرداخته‌ام، و به دلیل درگیری با هنر ایرانی، من شاید کمی مانند شما ایرانیها باشم و اندکی گرایش به طرفداری از هنر ایرانی دارم. بنابراین برایم دشوار است که بگویم اصلاً اثری وجود دارد که ذره‌ای از آثار هنری ایران بهتر باشد. اما همان طور که اشاره کردم نمی‌خواهم هیچ چیز را به چشم مسابقهٔ اسب‌دوانی بنگرم. فکر می‌کنم بین سهم هنر ژاپنی و چینی و سهم هنر ایرانی و ضمناً هنر نقاشی هنرمندان ایرانی و هنر نقاشی هنرمندان چینی و ژاپنی قضاوت‌هایی هست و مسلماً هم آثار هنری عالی چینی و ژاپنی وجود دارد و هم آثار هنری عالی ایرانی. و اگر این آثار هنری را مانند یک ردیف کوه به صف آوریم، نمی‌دانم کدام کوه اورست است و کدام کوه کوتاهتر. اما از نظر من کارهای سلطان محمد، که در اینجا مرتباً نامش را به زبان می‌آورم و مسلماً یکی از بزرگترین نقاشان جهان است، مرا به شدت هر اثر هنری دیگری که در جهان در هر مکان و زمان دیگر آفریده شده است تحت تأثیر قرار می‌دهد. من

بی‌چون و چرا معتقدم که او یکی از بزرگترین نوابغ نقاشی جهان بود و نقاشیهای او باید بهتر شناسانده شوند و تصور می‌کنم باید در ایران بهتر شناسانده شوند. من مدتها این پروژه را در ذهن داشته‌ام که یک سری کتاب بنویسم و این هنرمندان بزرگ ایرانی را یک به یک مورد بحث قرار دهم. کتابی که تا حدی شبیه کتابهایی باشد که می‌بینید دربارهٔ سزان روبنس، یادگا یا نقاشان دیگری در غرب نوشته شده است، در واقع مونوگراف هایی که نقاشیها به عالیترین وجه در آن چاپ شود و به این ترتیب در دسترس مخاطبان بیشتری قرار گیرد. به نظر من بسیار اندوه‌آور است که در ایران شناخت عظمت گذشتهٔ هنری ایران بسیار کمتر از آن است که باید باشد. فکر می‌کنم برای مردم ایران بسیار مهم است که بدانند ایران چه سهم افتخارآمیزی در هنر داشته است. مطمئنم که شما همه این را می‌دانید، اما گمان می‌کنم اگر در هر جای ایران با مردم کوچه و خیابان صحبت کنید معدودی از مردم به عظمت میراث هنری ایران آگاهی دارند.

○ دفعهٔ قبل، استاد اشاره کردند به سلطان محمد. استنباط ما این است که سلطان محمد را شخصیت برجسته‌ای در هنر اسلامی می‌دانند. سلطان محمد را از چه لحاظ شخصیت برجسته‌ای می‌دانید و دورهٔ تاریخی ایشان را چطور ارزیابی می‌کنید؟ بخصوص که چند بار تکرار کرده‌اید. دربارهٔ کدام سلطان محمد صحبت می‌کنید؟

● من از سلطان محمد سخن می‌گویم که نقاش بزرگ دربار شاه اسماعیل (بنیانگذار سلسلهٔ صفویه) و نقاش بزرگ دوران حکومت شاه طهماسب، پسر شاه اسماعیل بود. او نقاشی بود که عمری دراز داشت. طبق بررسیهای من او نزدیک هرات نقاشی را آغاز کرد، بعد در حدود





۱۵۰۳ یا ۱۵۰۴ با گروهی از همکارانش به شاه اسماعیل پیوست و آنگاه به تبریز رفتند. در تبریز او سنت خاص نقاشیهای پیشین تبریز در زمان آق‌قویونلو را شناخت و به شدت تحت تأثیر آنها قرار گرفت. او همچنین تحت تأثیر یک نقاش بزرگ دیگر ایرانی، بهزاد اهل هرات، قرار گرفت. سلطان محمد تمام ستهایی را که خود بخشی از آن شده بود درهم آمیخت: سنت آق‌قویونلو، سنت بهزاد اهل هرات، و سنت یک گروه نقاشان شیعه که نزدیک هرات بودند (اگر نه در هرات) و یک نسخه خطی برجسته به نام «خاوران نامه» را مصور می‌کردند که استاد ذکاء درباره‌اش نوشته است. و در دربار شاه طهماسب ترکیب جدیدی شکل گرفت که این سه عنصر اصلی در آن به هم رسیدند و درهم ادغام شدند و آنگاه این مکتب فوق‌العاده زنده و عالی به وجود آمد. از این مکتب نقاشی بود که رضا عباسی برخاست و سلطان محمد، مثلاً، نقاشی یکی از مشهورترین تصاویر ایرانی (و شاید مشهورترین آنها) در جهان است که صحنه معراج پیغمبر در نسخه خطی نظامی است که اکنون در بریتیش لیبرری نگهداری می‌شود: تصویری بسیار مشهور و استثنایی و یکی از برجسته‌ترین نقاشیهای روحانی که می‌توان در هنر مذهبی تمام جهان تصور کرد.

ای کاش می‌توانستم برخی از کتابهایم را در این زمینه به شما نشان دهم، شاید این کتابها را ندیده باشید، اما یک کتاب روی جلدی درباره شاه طهماسب هست که انتشارات دانشگاه هاروارد در ۱۹۸۵ چاپ کرده است و من و همکارم پروفیسور مارتین دیکسون از دانشگاه پرینستون آن را نوشته‌ایم. در این کتاب ما توانستیم از دید من که بصری بود و از دید پروفیسور دیکسون که مورخ ادبی است، کار کنیم. و باید در کمال فروتنی بگویم که همکاریهای ما بسیار سازنده بود، زیرا آنچه من از طریق نگاه کردن به تصاویر می‌دیدم او از طریق

پژوهشهای تاریخی و ادبی تأیید می‌کرد. این کتاب که متأسفانه در تیراژ نسبتاً محدود چاپ شد کتابی است که باید حتماً در ایران باشد. نمی‌دانم هست یا نه، اما حتماً باید باشد. به هر حال، کتابی بسیار بزرگ و دو جلدی است که تصویر بیشتر نقاشیهای تمام این نقاشان در آن آمده است؛ نه تنها نقاشیهای شاهنامه، که نقاشیهای نسخه خطی نظامی در بریتیش میوزیوم، و نقاشیهای یک نسخه بزرگ خطی جامی که اکنون در واشینگتن است، و نقاشیهای نسخه‌های خطی در اتحاد شوروی و نسخه‌های خطی هرجای دیگر. البته تصویرهای فوق‌العاده مهمی از این نوع اینجا در تهران در کتابخانه گلستان وجود دارد و من امیدوارم شاید زمانی بتوانم با یک پژوهشگر ایرانی کار کنم و آن تصویرها را با بررسیهایی در مورد نقاش خاصی که آنها را آفریده است به چاپ برسانم زیرا فکر می‌کنم انجام این کار کمک مهمی به تاریخ هنر ایران است، اما البته این کار از برنامه‌های آینده است.

یکی از آشنایان ما به نام شهریار عدل که در اینجا زندگی می‌کند، سرگرم کار بسیار برجسته‌ای در این زمینه است و شخصی است که من بسیار مشتاقم با او همکاری کنم، اگر امکان این همکاری باشد، اگر برای او دلخواه باشد، و اگر برای سرپرستان کتابخانه گلستان دلخواه باشد. بسیار دوست دارم هرچه از دستم برمی‌آید انجام دهم، این کار به من رضایتی عظیم می‌دهد.

○ اخیراً با توجه به تحولات مزره‌های شمال ایران، کتابهایی در تاجیکستان و گرجستان منتشر و به فارسی ترجمه شده. کتابی خواندم از یک نویسنده تاجیک که به فارسی برگردانده شده. ایشان اشاره کرده‌اند که ادبیات و نقاشی در ایران نه تنها تنگاتنگ و همگام با هم بوده‌اند بلکه اینها یک نوع تولد هم داشته‌اند، یعنی تولد ادبیات همراه با هنر است، یعنی نقاشی و ادبیات. می‌خواهم

بدانیم اعتبار مکتبهایی مانند مکتب بغداد، مکتب هرات، مکتب نقاشی تبریز که همگامش در ادبیات ما می‌شود مکتب تبریز و مکتب خراسانی و مکتب عراقی... چیست؟ تعریف شما برای مکتب نقاشی چیست؟ چگونه می‌توانیم بگوییم مکتب هرات یا مکتب صفویه؟ چه تعریفی دارد مکتب؟ و آیا هنوز اعتبار دهه‌های گذشته را دارد؟ به جای آن سبک یا استایل (Style) هم می‌توان گفت؟ سبک صفویه؟ سبک صفویه، سبک مغول؟ چه تعریفی دارند اینها؟

● به نظرم در اینجا دو یا سه پرسش مطرح است، یکی در مورد اهمیت آثار هنری در مکتبهاست. باید بگویم که هر اثر بزرگ هنری اثری بسیار مهم است زیرا مظهر قدرت روحی و خردی عظیم است و با ما سخن می‌گوید. و یک اثر هنری بالارزش، یک اثر هنری بزرگ، اثری است که تقریباً حیاتی از آن خود دارد و شایسته احترام ماست و روشن‌بینی خارق‌العاده‌ای به ما می‌دهد. بنابراین، فکر می‌کنم آثار هنری فوق‌العاده مهم‌اند و هر که از عظمت آنها آگاه نیست کمبودی دارد. هیچ‌کس نمی‌تواند بدون هوا یا بدون غذا ادامه حیات دهد، و من می‌گویم که برای سرشار زیستن باید از آثار هنری نیز آگاهی داشت. وقتی می‌گویم آثار هنری منظورم تنها نقاشی و معماری نیست، منظورم موسیقی و ادبیات و تمام این فرمهای بیان انسانی است. من معتقدم اینها اهمیتی عظیم دارند، فرهیخته سازند، روشنگرند، به ما انرژی روانی عظیم می‌دهند.

و اما در مورد اهمیت این مکتبهای خاص باید بگویم که آثار هنری بی‌نظیر بسیاری از مکتب بغداد هست. با شنیدن نام مکتب بغداد بلافاصله در ذهن من منظره‌های کوچکی از تصاویر شگفت‌انگیزی نقش می‌بندد که بسیاری از آنها در بیبلیوتک ناسیونال پاریس نگهداری می‌شوند. اینها تصاویر زیبایی‌اند که

بی‌پیرایگی زیاد، نیروی حیاتی و انسجام در خود دارند؛ توصیف عالی مردم و حیوانات‌اند، مثلاً شترهای زیبا، صحنه‌های دلچسب از بازرگانان، صحنه‌های خوشایند از زندگی در بغداد روزگار کهن. می‌توانم در مورد هر یک از مکتبهای دیگر چیزهای تا حدودی شبیه این بگویم مثلاً شما اشاره کردید به مکتب تبریز. تبریز، بخصوص از قرن ۱۴ تا ۱۶، یکی از کانونهای نقاشی در جهان بود. و در تبریز بود که این نقاشیهای زیبا برای قراقویونلوها، بعد برای آق‌قویونلوها، و بعد برای صفویان کشیده شد. و من به هیچ وجه نمی‌خواهم بگویم که سهم تبریز با انتقال پایتخت صفویان از تبریز به قزوین پایان یافت. مسلماً خیلی چیزها روی پرده آنها رفته است، اما تصاویری که به ذهن می‌آید و معماری که به ذهن می‌آید تصویر و معماری قرون ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ است و سهم تبریز در نقاشی یکی از سهم‌های عمده است که من دست‌کم آن را با سهم هرات برابر می‌دانم. هرات نیز مکتب و آفریننده سنتی در نقاشی بود که بی‌تردید بدیع بود و در دست بهزاد بزرگ که برای سلطان حسین باقرا کار می‌کرد به اوج خود رسید. شاعران فوق‌العاده‌ای نیز بودند. این دوره‌ای بسیار درخشان در هنر بود. قبلاً در مورد سهم مکتب صفوی صحبت کردم و گفتم که این تداوم تبریز بود، اما بعد نقاشان صفوی از تبریز به قزوین و بعد به اصفهان رفتند و به این دلیل بود که وقتی آنها را شاید با آنچه در فلورانس، رم یا پاریس یا هرجا و پایتخت هنری دیگر می‌گذشت مقایسه کنید یا با هنر چین و هنر ژاپن پیوند دهید، بزرگی سهم آنها در هنر جهان آشکار می‌شود. اینها مکتبهای بسیار بسیار مهم بودند و فوق‌العاده هم ماندند. در اینجا یکی دو نکته را در مورد تداوم سنت در ایران امروز بیان می‌کنم. اخیراً که در اصفهان بودیم، در خیابانها قدم می‌زدیم و من متوجه شدم در یکی از دکانها کارهای فلزی انجام می‌شود، چیزهایی در ویتترین دیدم و با همراهم وارد

مغازه شدم. با شعفی که مدیر مغازه و مالک آن کارگاه بود وارد گفتگو شدیم. معلوم شد که او در واقع فرزند خلف مستقیم یکی از استادکاران بسیار بزرگ فلز در دوره صفویه است و نیاکانش را بخوبی می‌شناسد. من در انتظار دیدار دوباره او هستم و او قرار است شجره‌نامه خانوادگیش و آثار بیشتری از آفرینشهای خاندانش در قرنهای ۱۶ و ۱۷ به من نشان دهد. دیدن اینها حیرت‌آور است، زیرا خانواده‌ی استادکاری وجود دارد که از دوره صفویه بدون وقفه کار کرده است و به آفریدن آثار بسیار زیبا ادامه می‌دهد. من از دیدن این مرد هیجان زده شدم و منتظرم او را دوباره ملاقات کنم و با او مکاتبه کنم. به او سفارش ساختن اثری را دادم که تصور می‌کنم آن را نمونه‌ای از هنر معاصر ایرانی بنامیم، نمونه‌ای که در این سنتهای بزرگ ریشه دارد. او از دریافت این سفارش هیجان زده شد و قرار است طی سه ماه آینده روی این سفارش کار کند و باید بگویم من نیز برای دیدن کار او بسیار هیجان زده هستم. اما این تجربه شگفت‌انگیز بود زیرا که عملاً فردی را کشف می‌کنید که چنین دودمانی هنری را داراست. من مطمئنم که می‌توان دودمانهای دیگری از این نوع بین موسیقیدانهای بزرگ، خوانندگان بزرگ معاصر، و نوازندگان نی و نوازندگان سازهای گوناگون پیدا کرد. حرف دیگری در اینجا دارم و آن اینکه از سر زندگی سنت موسیقی در ایران مبهوت شده‌ام و بسیار از آن لذت برده‌ام و می‌دانم که بسیار قوی و سرشار از درخششی خارق‌العاده است. من برآستی عمیقاً تحت تأثیر آن قرار گرفتم.

و اما مکتب و سبک. وقتی می‌گوییم مکتب، این واژه‌ای است راحت، اما درعین حال واژه‌ای است گمراه کننده. وقتی مثلاً درباره‌ی مکتب تبریز سخن می‌گوییم ناگهان باید مکتب را تغییر دهیم. وقتی این هنر به قزوین می‌رود می‌شود مکتب قزوین، بعد هنر به اصفهان می‌رود و می‌شود مکتب اصفهان، اما همه درواقع یک

سنت است. آیا این به پاسخ سؤال کمکی می‌کند؟ این‌طور راحت‌تر است. وقتی کسی درباره‌ی هنر می‌نویسد دوست ندارد با کاربرد دوباره و دوباره واژه‌ها خود را تکرار کند و بنابراین دوست دارد بگوید آتلیه یا کارگاه، یا دوست دارد بگوید مکتب یا سنت. باید در تعریف این واژه‌ها کمی محتاط بود. اما من می‌گویم که مکتب تا حدی مانند نوعی نهاد آموزشی است و مدیر مکتب به همه می‌گوید چه کنند و یا آنها را رهبری می‌کند، و این تا حدی درست است. اما من هشدار کوچکی در استفاده از این واژه‌ها می‌دهم. شاید در فارسی کلمه‌ی بهتری وجود داشته باشد، افسوس که فارسی نمی‌دانم، شما احتمالاً کلمه‌ی بهتری دارید.

دریافته‌ام که سخن از سنتهای ایران شرقی و ایران غربی بسیار مفید است و من بخصوص در مورد مکتب تبریز یا سبک تبریز زیر سلطه‌ی ترکمنها و زیر سلطه‌ی صفویان، و مکتب هرات زیر سلطه‌ی تیموریان، این کار را انجام داده‌ام. در پژوهش ما در زمینه‌ی خاستگاههای هنر صفویان، کاملاً روشن شد که این دو سنت مشخص، یا بهتر است بگویم دو زیربخش مشخص، در یک سنت بزرگتر قرار داشت. می‌توان گفت که سنت بزرگتر همان هنر ایران است، سنت هنری ایران است. اما یک شاخه‌ی شرقی آن در هرات و یک شاخه‌ی غربی آن در تبریز بود. و در دوره‌ی صفویه که صفویان جهان ترکمنها را که از آن برخاسته بودند، با جهان تیموریان در هرات کنار هم آوردند، این دو سبک اصلی یا زیرسنت باهم رویاروی و درهم ادغام شدند، و این رویدادی بود که در زمان شاه اسماعیل و شاه طهماسب رخ داد و منجر به یک ترکیب کاملاً نو شد، یا بهتر بگوییم منجر به یک شکوفایی کاملاً جدید هنر شد. و این به ویژه با رهبری هنرمندی به نام سلطان محمد بود که زیاد از او نام می‌برم. امیدوارم روشن شده باشد

○ آیا تا به حال تعزیه دیده‌اید؟

آرتور میلر را دیدیم و این اواخر رسالهٔ پایان نامهٔ یکی از دانشجویان فوق‌لیسانس دانشگاه آزاد، نمایش «باغ وحش شیشه‌ای» تنسی ویلیامز بود.

● نمی‌دانم در این مورد چه بگویم. این ظاهراً مورد دیگری است که مردمی از یک سنت می‌توانند از طریق آثار هنری و ادبیات با سنت دیگر رابطه برقرار کنند، و من کاملاً طرفدار این کارها هستم و فکر می‌کنم بسیار عالی است. فکر می‌کنم باید چنین باشد. خیلی دوست دارم که در هنگام برپایی این نمایشگاه در نیویورک،

● بسیار به تعزیه علاقه‌مندم. در ایران تعزیه ندیده‌ام، اما سالها پیش برحسب تصادف در لندن آلبومی از عکسهای سالهای ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ دیدم که بیشتر از ایران گرفته شده بود و در آن صحنه‌های فراوان از مراسم محرم در اجرای تعزیه دیده می‌شد. در ماه محرم در هندوستان در حیدرآباد نیز بوده‌ام و آن را بسیار جالب یافته‌ام و دلم می‌خواهد بیشتر دربارهٔ تعزیه می‌دانستم، انسان هرگز به اندازهٔ کافی نمی‌داند، اما به نظر من مسلماً



فوق‌العاده جالب و بسیار زیباست.

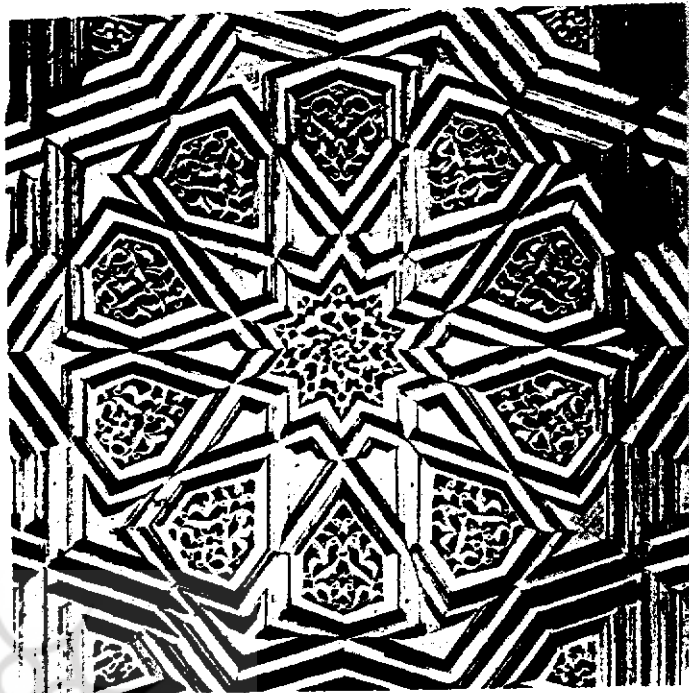
آوردن موسیقیدانهای ایرانی به آمریکا برای اجرای برنامه امکانپذیر باشد، به نظرم بسیار عالی خواهد بود. بین آنچه به ویژه در موسیقی آوازی ایران گوش داده‌ام و نوع تصاویری که در این نمایشگاه مورد نظر ما است پیوندی بسیار نزدیک می‌بینم. و همچنین امیدوارم بتوانم از ایران برای این نمایشگاه آثار هنری به امانت بگیرم، اما قول می‌دهم حتی اگر نتوانستم آثار هنری از ایران بگیرم، آثار هنری ایرانی بسیاری در نمایشگاه خواهد

○ در ده یازده سال انتشار فصلنامهٔ هنر، هرگز از ادبیات مقاوم و مبارز ملت آمریکا غافل نبوده‌ایم. چهره‌هایی مثل ادوارد آلبی، تنسی ویلیامز، آرتور میلر هر کدام با آثارشان در حجمی حدود ۲۰ صفحه معرفی شده‌اند. صحنه‌های ما نیز در این سالها از کارهای این بزرگان حسالی نبوده. در سال ۶۷ «خاطرهٔ دو درشنیه» از

سلطان محمد و نقاشان دیگری چون میرموسوی، آقامیرک و دیگران به ایران بیایم و اسلایدها را به مردم علاقه‌مند نشان دهم، شاید به کمک و لطف شما، نمی‌دانم، اما اگر بتوانم به مردم ایران چیزهایی را نشان دهم که ظاهراً در آگاهی ایرانیان از هنر ایرانی مخدوش شده‌اند، بسیار شادمان خواهم شد. گمان می‌کنم چون کتابهای چندانی نبوده است و در زمینه آنچه مثلاً من برای پژوهش در مورد این نقاش صوفی در دست دارم فعالیت بسیار شده است. نشان دادن آنها به مردم ایران بسیار خوب خواهد بود.

○ بسیار سپاسگزاریم از شما.

● از این گفتگو لذت بردم. چیزی که برای من رخ داده این است که هیجان و تمرکز انرژی من در مورد ایران و هنر ایرانی افزایش یافته است. آمدن به ایران پس از چند سال، دلچسپی و درک مرا دوباره زنده ساخته است. و چون همیشه می‌آموزیم، من در این سفر کوتاه بسیار آموختم و به آموختن ادامه خواهم داد. انسان همیشه می‌آموزد. آمدن به اینجا و سفر به دور ایران و دیدن ایرانیان و هنر ایرانی، تجربه‌ای نیروبخش و هیجان‌انگیز بود.



بود، زیرا ایران سهم بسیار مهمی را در هنر جهان اسلام دارد و بدون نقش ایرانیان هنر اسلام به پیکر انسانی می‌ماند که بی‌پا باشد و فقط تکه‌ای از یک بازو داشته باشد یا بدون قلب یا بدون مغز باشد. بسیار حیاتی است که در هر نمایشگاهی از هنر جهان اسلام، سهم ایران نشان داده شود. این یکی از سهم‌های اصلی است، و شاید هم سهم اصلی است.

○ تشکر می‌کنیم از وقتی که گذاشتید و جوابهایی که دادید.

● دادن پاسخهای خوب و منسجم به سؤالات شما اندکی پرمحمت است، و امیدوارم توانسته باشم این کار را بکنم. حرف دیگری نیز دارم و آن اینکه برای من بسیار لذت‌بخش و رضایت‌بخش خواهد بود اگر در دیدار دیگری از ایران بتوانم با حدود ۱۰۰ اسلاید رنگی از آثار